**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011102**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت سر این بود که اگر عامی داشته باشیم که شمول زمانی داشته باشد و در یک زمان فردی از تحت این عام خارج شده، بعد از آن زمان نسبت به این فرد به عموم عام باید تمسک کنیم، به عموم زمانی عام یا به استصحاب حکم خاص. مرحوم آقای خویی اینجا کلام شیخ و کلام آخوند را در تفصیل بین اینکه زمان در عام مفرِّد باشد یا مفرِّد نباشد را به عام مجموعی، عام استغراقی حمل کردند. بعدش می‌گویند خلاصه این مطلب درست نیست چون اینها مخالف قاعدۀ ثابتۀ در باب عموم و خصوص هست که به عموم می‌شود تمسک کرد هم در عام مجموعی هم در عام استغراقی. بعد فرمودند که مرحوم نایینی چون این مطلب را مخالف قاعده دانسته کلام مرحوم شیخ را آمده توجیه کرده. فرموده که ظاهر کلام مرحوم شیخ در رسائل ولو این که موهم این معنا هست که تفصیل بین عام استغراقی و عام مجموعی می‌دهد ولی نه مراد ایشان این نیست، مراد ایشان بنابر آن چیزی که از بحث خیار غبن مکاسب استفاده می‌شود تفصیل بین جایی هست که زمان و استمرار قید متعلق حکم باشد یا قید خود حکم باشد. بعد ایشان می‌فرمایند که بیان ذلک، این که حکم مانند وجوب یک متعلقی دارد مثل صوم، یک موضوعی دارد مثل مکلف، مثل ما حجر. مکلف و ما حجر اینها در اصطلاح مرحوم نایینی موضوع آن چیزی هست که مفروغ الوجود فرض می‌شود و فعلیت آن موضوع حکم را فعلی می‌کند. بر خلاف متعلق که این متعلق حکم در احکام تکلیفیۀ محرکه حکم محرک به آن متعلق هست قبل از امتثال آن حکم تحقق ندارد، حکم فعلی هست ولی حکم می‌خواهد آن تحقق پیدا کند. ایشان می‌فرمایند که موضوع چون غالباً از جواهر هست که غیر متقدر از آن زمان لا یعقل کون الزمان مفرّدا له. این که چون ماء روز جمعه و روز شنبه یک شیء واحد هست نه این که دو فرد از ماء هست. همچنین سائر موضوعات خارجیه این شکلی است. بنابراین مفرّدیت زمان فقط در خود حکم تصویر می‌شود و در متعلق حکم. چون حکم از امور اعتباری هست و وحدت و تعددش به دست شارع هست می‌تواند آن را واحد در نظر بگیرد می‌تواند آن را مقید به زمان خاصی در نظر بگیرد و در نتیجه حکم ثابت در زمان دیگر فرد دیگری از حکم باشد. می‌تواند نه، غیر مقیّد به زمان خاص در نظر بگیرد بنابر این حکمی که در جمیع زمان‌ها ثابت می‌شود یک حکم واحد باشد. همچنین در مدت متعلق مثل صوم می‌شود این را مقید به زمان خاص در نظر بگیرد، امساک مقید به یک زمان خاص متعلق وجوب باشد، ممکن است نه امساک مستمر مثلاً. امساک از غیبت این یک موضوع مستمر باشد برای وجود. بعد ایشان می‌فرمایند که در عموم زمانی یک موقعی استمرار در متعلق حکم اخذ شده، یک موقعی استمرار و حکم وارد بر استمرار است. یعنی استمرار مثلاً می‌گوییم مولا می‌گوید الصوم الابدی واجب. یک موقعی هست نه، استمرار وارد بر حکم است و حکمی از احکامش است. کما این که یک جایی شارع می‌گوید یجب علیکم الصوم بعد می‌گوید هذا الحکم ابدی، دائمیٌّ. بنابراین حکم موضوع استمرار هست. ایشان می‌فرمایند فرق بین این که استمرار وارد بر، حالا در اینجا، کلام آقای خویی این تعبیر نیست، در فوائد الاصول این تعبیر هست که گاهی اوقات استمرار تحت الحکم هست، گاهی اوقات استمرار فوق الحکم هست. همچین تعبیری را می‌کند. یک موقعی حکم وارد بر استمرار است، استمرار می‌شود تحت الحکم. یک موقع استمرار وارد بر حکم می‌شود بنابراین استمرار فوق الحکم، فوائد الاصول تعبیر کرده. ایشان می‌گوید این که استمرار وارد بر حکم باشد یا مأخوذ بر متعلق باشد از دو جهت فرق دارد، یک جهت این است استمراری که مأخوذ در متعلق حکم باشد این می‌شود اثبات، نفس دلیلی که متکفل اثبات حکم هست آن استمرار مأخوذ، از اطلاقش آن را اثبات کرد. ولی استمراری که مأخوذ در حکم هست این با نفس دلیل متکفل برای بیان حکم نمی‌شود آن را بیان کرد، نیاز به متمم جعل دارد. فرق دوم در ما نحن فیه هست. در جایی که مأخوذ در متعلق حکم باشد اگر دلیلی در یک زمان نسبت به یک فردی حکم را تخصیص زد می‌شود به عموم اطلاقی دلیل تمسک کرد و اشکالی ندارد. حالا چه عام مجموعی باشد، چه عام استغراقی باشد علی ای تقدیر اصالة عدم تخصیص اقتضاء می‌کند که آن مشمول دلیل عام باشد. ولی اگر استمرار مأخوذ در نفس حکم باشد نمی‌شود به دلیل استمرار مراجعه کرد چون ما در بحث خودش گفتیم که استمراری که قید حکم هست اینجا بعد از شک در اصل حکم نمی‌شود به دلیل استمرار تمسک کرد. ادامۀ مطلبی که ایشان دارند. اینجا حالا من یکی دو تا نکته قبل از این که بیان مرحوم آقای خویی را وارد بشوم و توضیح اشکالاتی که ایشان به کلام مرحوم آقای نایینی مطرح کردند را عرض بکنم، ۲، ۳ تا نکتۀ جزئی عرض می‌کنم، یک توضیحی در مورد اصل مطلب مرحوم نایینی هم عرض کنم. نکتۀ جزئی این که ایشان می‌فرمایند که موضوع چون از جواهر است پس نمی‌شود زمان مفرِّدش باشد من نمی‌فهمم این یعنی چی؟ ببینید شما همین زید ممکن است اکرام امروزش یک وجوب داشته باشد، اکرام فردایش یک وجوب دیگر داشته باشد، اکرم زیداً هر روزی اکرم زیداً انفق علی زوجتک فی کل یوم، انفاق امروز یک انفاق است، کأنّ خود آن زوجه را می‌شود در عالم اعتبار متعدد فرض کرد دیگر. لازم نیست این را قید انفاق بگیرید، قید آن زوجه هم می‌شود گرفت. حالا این مطلب را در نظر بگیرید ببینید یک حکمی داریم به نام زوجیت، زوجیت یک حکمی هست که مصبّش آن زوجه است، این زوجۀ امروز ممکن است زوجیت داشته باشد، این ذات زوج در نظر بگیرید. این هندی که هست، هند امروز زوجیت داشته باشد، هند فردا نداشته باشد، ازدواج موقت را شما در نظر بگیرید. این که زمان این زوجه را متعدد می‌کند.

شاگرد: ذاتش را منظورتان است؟

استاد: نه، متعدد می‌کند یعنی در عالم اعتبار هند، یعنی این معنای مفرّدیت همین است دیگر. یعنی هند امروز با هند فردا ولو یک فرد هستند ولی دو تا حکم می‌تواند برایش بار بشود.

شاگرد: خود موضوع دو تا نمی‌شود.

استاد: نه موضوع نشود، لازم نیست در عالم حقیقت دو تا بشود. ولی در عالم موضوعیت حکم دو تا بشود. لازم نیست در عالم تکوین دو تا بشود. آن چیزی که اینجا مورد بحث ما هست عالم موضوعیت حکم است. عالم موضوعیت حکم عالم اعتباری است. زید دیروز یک حکمی داشته باشد، زید فردا حکم دیگر داشته باشد، مانعی ندارد. کما این که عملاً ببینید طهارت و نجاستی که عارض بر لباس من می‌شود امروز لباس من پاک است، فردا لباس من نجس است. لباس امروز من پاک است. همین لباس یک زمان پاک می‌شود، یک زمان نجس می‌شود. ولی با یک تعبیر دیگر شما ممکن است بگویید که لباس امروز پاک است، لباس فردا نجس است. شما چرا این را می‌گویید طهارت و نجاست را قید حکم قرار بدهید؟ موضوع را هم متعدد در نظر، اصلاً‌ وقتی حکم متعدد می‌شود باید موضوعش هم متعدد باشد. بین موضوع و حکم قضیۀ حملیه هست. یعنی هذا اللباس طاهرٌ. و هذا اللباس نجسٌ. اگر این نجاست بخواهد متعدد بشود باید این لباس هم متعدد بشود تا دو تا وصف متضاد بر آن عارض بشود. این که این به این شکل مطرح کردن بین موضوع و متعلق بخواهیم فرق بگذاریم و امثال اینها، در جواهر باشد.

شاگرد: آن که در استصحاب ملاک وحدت و تعدد است ذاتش است، نه بما هو موضوع له.

استاد: نه بحث استصحاب اینجا نیست. بحث آن تمسک به عام است. در تمسک به عام وحدت و تعددی که آن موضوع وقتی متعدد می‌شود واحد می‌شود به عام تمسک کرد یا نمی‌شود تمسک کرد. مفرّدیت در آن تمسک به عام و امثال اینها می‌تواند مؤثر باشد. حالا کار ندارم اصل این مطلب که کلام مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای نایینی یک پیش فرضی گرفتند، تصور کردند که کلام مرحوم شیخ را. می‌خواهم بگویم که این مفرّدیت و عدم مفرّدیت، امثال اینها، زمان می‌گوید قید متعلق می‌تواند باشد، ولی قید فرد نمی‌تواند باشد. چرا نمی‌تواند باشد؟ زید در امروز با زید، واقعاً یک فرد هستند، ولی اطلاق احوالی دارند. اطلاق احوالی همین مقدار کافی است، ممکن است همین زید قیدی که خورده باشد، یعنی اصلاً بحث ما این قیدی که می‌خورد قید به زید بخورد. بحث این هست که آیا این زید در زمان بعدی می‌شود حکم، اگر زید امروز را شارع مقدس غیر از زید دیروز اخذ کرده باشد، دو تا در نظر گرفته باشد، می‌شود اینها را متعدد فرض کنیم. این مانعی ندارد از واحد فرض کردن، از متعدد فرض کردن. البته یک بحث به هر حال، ممکن است حالا ایشان اینجوری، اصلاً آقایان تعبیری که در این بحث، حتی در بحث استصحاب هم بقای موضوع که تعبیر می‌کنند آن این است که الماء المتغیر نجسٌ، این که وحدت موضوع وحدت عقلیه، وحدت عرفیه، وحدت به لسان دلیل و امثال اینها می‌گویند که این ماء، تغیّر یک موقعی وصفش هست، ظرف ماء هست، یک موقع قید ماء هست. خود ماء که از جواهر است، متعدد فرضش می‌کنم. ماء که مثال معروف برای وحدت موضوع و عدم تعدد موضوع همین است، می‌گویند اگر تغیّر قید ماء باشد، بقای موضوع ندارد. این است که این تفصیلی که ایشان قائل. دخالتی در بحث ندارد، این که می‌گویم چیزهای جزئی هست، خیلی مهم نیست که حالا ما، یعنی در واقع اگر اینجور باشد ما باید تفصیل قائل بشویم بین موضوع حکم و متعلق حکم از یک طرف و خود حکم از طرف دیگر. این یک نکته.

نکتۀ دوم، اصل این تفکری که مرحوم نایینی اینجا بر پایۀ این تفکر بحث را دنبال کرده که تقسیماتی که به ملاحظۀ حکم هست نمی‌تواند در حکم اخذ بشود. این در جای خودش، حالا مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری هم همین مطلب را دارند و نمی‌دانم اصل این کلام از کی است؟ اینها معمولاً این فرمایشات مشترک مثلاً جای دیگر ممکن است از میرزای شیرازی باشد و از آنجاها گرفته شده. مرحوم حاج شیخ مفصل در درر در آن بحث تعبدی و توصلی غیر آن بحث کردند، آن بحثشان این هست که خلاصه چیزی که در رتبۀ تقسیماتی که به ملاحظۀ حکم هست، چون در رتبۀ متأخر از حکم هست و نسبت به موضوع حکم و متعلق حکم دو مرتبه متأخر هست، اینها نمی‌تواند در آن متکلم آن تقسیمات را در هنگام حکم کردن ملاحظه بکند. و چون اطلاق و تقیید از باب عدم و ملکه هست آن چیزها را نمی‌شود ملاحظه کرد. ما در جای خودش چیز شده که اینها درست نیست و مانعی ندارد مجرد این که در رتبۀ متأخر باشد باعث نمی‌شود چیزی که در رتبۀ متأخر هست را نشود در رتبۀ قبل ملاحظه کرد، لحاظش هیچ مانعی ندارد، و اطلاق دلیل نسبت به آن هست. این در جای خودش.

حاج آقا یک نکته‌ای را اینجا متذکر می‌شدند، می‌فرمودند که به نظر من اصلاً این بحث بحث بی‌فایده‌ای است، این بحثی که مرحوم آخوند هم دارند، مرحوم آخوند در بحث تعبدی و توصلی اشاره می‌کنند که دلیل نمی‌تواند نسبت به قصد امتثال که در رتبۀ متأخر از حکم هست اطلاق داشته باشد. قصد امتثال چون نمی‌تواند در متعلق اخذ بشود چون تقییدش امکان‌پذیر نیست، اطلاقش هم امکان‌پذیر نیست، بنابراین ما دلیل لفظی بر نفی اعتبار قصد قربت نداریم، با اصالة الاطلاق نمی‌شود نفی کرد. حالا اطلاق مقامی یک بحث دیگر است. اطلاق لفظی نه. چون با این بیان، با این سخن نمی‌شود بیان کرد باید یک بیان مستقل باشد. حاج آقا می‌فرمودند که این بیان مستقلی که شما می‌خواهید حتماً باید منفصل باشد. منفصل که لازم نیست باشد. شارع می‌گوید صلِّ و التکن الصلاة بقصد قربة. هر دو را کنار هم می‌تواند بگذارد دیگر. در همان اوّل نمی‌تواند باشد ولی در بیان متصل به آن ولی بیان مستقل می‌تواند بگوید. وقتی نگفته اطلاق می‌تواند استفاده بشود.

شاگرد: ناگفتن باید منفصل باشد؟

استاد: نه. نتیجه‌گیری‌هایی که می‌کنند این است. ایشان می‌گوید فایده ندارد. چیز مهمی نیست که. پس این که شارع مقدس در همان بیان، در همان کلام ذکر نکرده اطلاقش اقتضاء می‌کند که، یعنی ظهور متوقف هست بر این که کل کلام شکل بگیرد. پس این کلام وقتی شارع مقدسی که عین قصد قربت در غرضش دخالت دارد، در کلام اوّل نمی‌تواند. کلام دوم که می‌تواند. پس بنابراین اصلاً ظهور به نحو مقید شکل می‌گیرد. در آن کلام

شاگرد: اطلاق مقام خود دلیل است.

استاد: اطلاق مقامی خود دلیل فرق دارد. مثل اطلاق لفظی است، ایشان می‌گفت چه فایده دارد بگوییم در آن کلام اخذ کند در کلام مستقل کنارش، فایده‌ای ندارد که. آن بحث‌های مفصل داریم که در خود صلّ می‌تواند اخذ بشود یا نمی‌تواند اخذ بشود. خب نشود، آن کلام مستقل چسبیده به آن که می‌تواند اخذ بشود. این که ایشان می‌فرماید این بحث اصلاً یک بحث سودمندی نیست که خیلی با تشکیلات به آن پرداخته شده و مفصل. نه چیز مهمی نیست بنابراین به فرض هم اصل مطلب هم ناتمام است که نمی‌شود در متعلق اخذ کرد، آن در متعلق هم می‌شود اخذ کرد، ولی حالا نشود در متعلق اخذ کرد. بیان مستقل متصل. این نکته را عرض بکنم مرحوم شهید صدر اتفاقاً یکی از نکات جالبی که شهید صدر دارد همین هست، ایشان می‌گوید که مخصِّص متصل به سه شکل است، یعنی چیزی که باعث می‌شود شمول حکم از بین برود و به نحو متصل هم باشد به سه شکل است. یک شکل به نحو تقییدی، می‌گوییم اکرم کل عالم عادل، تقیید بزنیم. یک جور به صورت استثناء، اکرم کل عالم الا الفساق منهم. یک جور سوم هست به صورت جملۀ مستقل ولی چسبیده به همین کلام. اکرم کل عالم و لا تکرم الفساق منهم. و این تفکیک سه گانه‌ای که شهید صدر کرده در خیلی از بحث‌ها هم اثر دارد، توجه به این نکته که می‌شود به صورت مخصِّص متصل لازم نیست به نحو تقیید یا استثناء باشد. یک شق سومی هم داریم به صورت جملۀ مستقله ولی جمله‌ای که در همان کنار آن کلام وجود دارد. و در یک سری بحث‌ها به این نتیجه‌گیری‌هایی می‌کند، بحث خیلی خوبی است این تفکیک. حاج آقا هم همین را می‌گویند به صورت جملۀ مستقل ولی متصل به کلام که این اتصال به کلام باعث می‌شود هنوز ظهو کلام منعقد نشود، اصلاً ظهور کلام در چیز خاص منعقد می‌شود. حالا مراد استعمالی هم بگوییم عام مهم نیست، ما آن بحثش را اتفاقاً در ذیل همین من بحث کردم که این مخصِّص متصل مستقل در چه مرحله‌ای تأثیرگذار هست؟ ما آنجا در بحثش می‌گفتیم ممکن است بگوییم در مرحلۀ مراد استعمالی نهایی، یک چیزی آنجا مراد استعمالی بدوی مورد استعمالی نهایی هم آنجا درست کرد. می‌گوییم اگر حالا آن را هم نگوییم برای مراد استعمالی دو مرحلۀ استعمالی بدوی، استعمالی نهایی قائل نشویم، در مراد تفهیمی دخالت دارد. مراد تفهیمی با این کلام. یعنی نهایتاً متکلم با این کلام می‌رساند که وجوب صلاة متقیدۀ به قصد قربت را خواسته است، این را افهام کرده است. خب دیگر همین، مهم همین هست. اصالة الاطلاق نسبت به مراد تفهیمی جاری می‌شود. وقتی نسبت به مراد تفهیمی اصالة الاطلاق جاری شد هیچ فرق خاصی ندارد اصلاً. این که حالا در یک کلام باشد یا دو تا کلام متصل به هم باشند. بنابراین، این مدل بحث‌هایی که اینجاها دنبال شده یک مقداری خارج از چیز هست. همین مقدار کافی باشد تا بعداً فرمایشات آقای خویی را، چیز خاصی در واقع، در فرمایشات آقای خویی در واقع پاسخ‌هایی که به کلام آقای نایینی دادند اصلش این است که آن مبنا را قبول ندارند. مبنای تقسیمات اوّلیه و تقسیمات ثانویه و اینکه در تقسیمات ثانویه نمی‌شود به اطلاق تمسک کرد، لحن پاسخ اینجور نیست ولی روح مطلب این هست که ما آن چیزهای شما را قبول نداریم. اشکال مبنایی است، درست هم هست که مطلب آقای خویی. حالا بعضی ریزه‌کاری‌هایی دارد، حالا آن ریزه کاری‌ها را بعد عرض می‌کنم. ولی بهتر بود این را خیلی روشن‌تر بیان می‌کردند که ما مبنای شما را قبول نداریم. اشکال ما اشکال مبنایی است، نه این که با پذیرش مبنای شما اشکال بنایی داریم می‌کنیم. چیزهای دیگری که خلاصه اینجا دارند اصل اشکال مبنایی هست و درست هم هست اشکال مبنایی. عرض کردم البته حاج آقا می‌فرمودند حتی نیازی به آن مراحل هم نیست، خیلی ساده‌تر هست پاسخ دادن به مطالبی که آقایان دارند و عنوان کردند. خیلی مطلب جالبی است، مطلب ساده‌ای هست که خیلی وقت‌ها آقایان از آن غفلت کرده. ایشان می‌فرمودند چون این بحث، بحثی هست در بحث تعبدی و توصلی حجم عظیمی از بحث‌های اصولی را به خودش اختصاص داده، بحث‌های خوبی هم هست. اتفاقاً بحث‌هایی از جهت علمی خیلی مهم است و نحوۀ فهم ما از چگونگی شکل‌گیری حکم در ذهن قانونگذار را تبیین می‌کند و از جهت علمی خیلی هم خوب است. ولی ثمرۀ عملی آنچنانی ندارد. ادامۀ بحث جلسه بعد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان